

واژگانی شدگی، چارچوبی برای تبیین فعل غیرساده حرکتی در زبان فارسی^۱

ندا ازکیا^۲

فرهاد ساسانی^۳

آزینا افراشی^۴

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۰/۵

تاریخ تصویب: ۹۲/۳/۱۸

چکیده

با توجه به وجود مفهوم حرکت در همه زبان‌های دنیا، برخی از زبان‌شناسان از جمله لئونارد تالمی تلاش کرده‌اند نشان دهند این مفهوم به شکل‌های مختلف در زبان‌های مختلف رمزگذاری می‌شود. بر همین اساس، کوشیده‌اند زبان‌ها را به رده‌های مختلف تقسیم‌بندی کنند. به این ترتیب، خود مفهوم حرکت به دو صورت

^۱ نوشته حاضر تقدیم می‌گردد به خاطر استاد گرامی دکتر علی محمد حق‌شناس

^۲ دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران؛ n_azkia@yahoo.com

^۳ دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء (س)؛ fsasani49@yahoo.com

^۴ دانشیار، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ a.afraشي.ling@gmail.com

فعل ساده و فعل غیرساده تجلی می‌یابد. با توجه به بحث برانگیز بودن مقوله فعل، به‌ویژه فعل غیرساده، در زبان فارسی، در مقاله حاضر تلاش شده است تا توصیفی از فعل‌های حرکتی غیرساده در چارچوب الگوهای واژگانی‌شدگی ارائه شود و از منظری معنایی و شناختی تبیین گردد. بر این اساس، مشخص شد بر روی پیوستاری از نهایت واژگانی‌شدگی تا نهایت قمرمحوری، برخی از فعل‌های غیرساده مانند فعل‌های ساده در قطب واژگانی‌شدگی جای می‌گیرند و بقیه آنها براساس میزان زیایی و رفتار نحوی‌شان، بر روی این پیوستار پراکنده می‌شوند.

واژه‌های کلیدی: فعل غیرساده، فعل حرکتی، زبان فارسی، واژگانی‌شدگی

۱. مقدمه

حرکت، مفهومی است پایه‌ای که در تمامی زبان‌های دنیا وجود دارد. این مفهوم نقشی اساسی در تجربه بشر داشته و به شکل‌های مختلف در زبان‌ها رمزگذاری می‌گردد، که این خود به تقسیم‌بندی‌های رده‌شناختی آن (تالمی، ۱۹۸۵، ۱۹۹۱، ۲۰۰۰ الف و ب؛ اسلوبین، ۱۹۹۱، ۱۹۹۶، ۱۹۹۷، ۲۰۰۰، ۲۰۰۴) در زبان‌ها می‌انجامد. این مفهوم اغلب در قالب فعل و به دو صورت فعل ساده یا فعل گروهی تجلی می‌یابد. گفتنی است مقوله فعل، به‌ویژه فعل غیرساده، در زبان فارسی مقوله‌ای بحث‌برانگیز بوده و تاکنون بسیاری از زبان‌شناسان ایرانی و غیرایرانی تلاش نموده‌اند تا تحلیلی روشن از آن به دست دهند. مقاله حاضر بر آن است تا به توصیف فعل‌های حرکتی در چارچوب الگوهای واژگانی‌شدگی پرداخته و از منظری معنایی و شناختی به تبیین آن پردازد. در این راستا، ابتدا به توصیف مفهوم حرکت و رویداد حرکتی در چارچوب الگوهای واژگانی‌شدگی تالمی می‌پردازیم. سپس مروری کوتاه بر دستاوردهای زبان‌شناسان غیرایرانی و ایرانی درباره فعل خواهیم داشت. در ادامه،

با شرح چالش‌های موجود، به توصیف و تبیین فعل حرکتی در زبان فارسی می‌پردازیم. نتیجه‌های پژوهش حاکی از آن است که فعل‌های حرکتی ساده و غیرساده حرکتی در زبان فارسی بر روی پیوستاری از نهایت واژگانی‌شدگی تا نهایت قمرمحور قرار می‌گیرند. گونه‌های ساده و برخی از صورت‌های غیرساده در قطب واژگانی‌شدگی جای گرفته و بقیه صورت‌ها براساس میزان زایایی، رفتارهای نحوی و غیره بر روی پیوستار پراکنده می‌شوند و در نهایت صورت‌های انضمامی در قطب قمرمحور جای می‌گیرند.

تالمی^۱ (۲۰۰۰ب) در دیدگاهی معنی‌شناختی حضور روستاخی عناصر معنایی رویداد حرکتی (فعل حرکتی) را مد نظر قرار می‌دهد. وی رویدادهای حرکتی را براساس میزان واژگانی‌شدگی شان به سه گروه اصلی طبقه‌بندی نموده (ن.ک بخش ۲) و از دیدگاهی دیگر به قمرهای فعل توجه کرده و زبان‌ها را بر پایه قمرهایشان به دو دسته فعل‌محور و قمرمحور تقسیم می‌کند. او معتقد است که زبان‌ها براساس عنصر مفهومی رمزگذارنده خود قابل‌رده‌بندی هستند. نوشته حاضر با الگوگیری از تعریف‌های یادشده به بررسی فعل‌های غیرساده حرکتی در زبان فارسی می‌پردازد. بدین منظور، فعل‌های موجود در دو فرهنگ معین (معین، ۱۳۵۰) و فرهنگ فشرده سخن (انوری و دیگران، ۱۳۸۲) استخراج شده و سپس برای اطمینان با گفتار روزمره فارسی‌زبانان مطابقت داده شده است.

در این نوشته، صورت‌های واژگانی‌شده (اعم از ساده و غیرساده) به گونه‌هایی اطلاق می‌شوند، که عناصر مفهومی حرکتی در آنها ادغام گردیده و منجمد شده^۲ باشد و رابطه نحوی میان آنها مشاهده نگردد. در مقابل، گونه قمرمحور^۳ بر صورت‌هایی دلالت دارد که قمرهای فعل ارتباطی نحوی با عنصر فعلی داشته و عناصر مفهومی حرکتی نه در ریشه فعل، بلکه به صورت مجزا در حاشیه فعل حضور یابند.

¹ Talmy

² freezed

³ satellite-framed

۲. الگوهای واژگانی‌شدگی^۱

تالمی (۲۰۰۰ب: ۲۱) در جلد دوم کتاب سال ۲۰۰۰ خود با نام *به‌سوی معنی‌شناسی شناختی نظریه خود یعنی الگوهای واژگانی‌شدگی را توصیف می‌نماید*. وی در مقدمه، این مطالعات را نوعی برقراری ارتباط میان معنی و صورت‌های روساختی دانسته و واژگانی‌شدگی را این‌گونه تعریف می‌کند: «واژگانی‌شدگی عبارت است از ارتباط نظام‌مند میان یک عنصر معنایی خاص و یک تکواژ». وی این رویکرد را دارای جنبه‌هایی مختلف می‌داند. نخستین فرضیه تالمی بر این امر تأکید می‌ورزد که عناصر را می‌توان هم در حوزه معنا و هم در محدوده صورت‌های روساختی از یکدیگر مجزا نمود. برای نمونه، عناصر معنایی نظیر حرکت، راه^۲ یا جهت، پیکرک^۳ یا عنصر برجسته، زمینه^۴، شیوه^۵ یا حالت و سبب^۶ و نیز عناصر روساختی مانند فعل، حروف اضافه و بندهای پیرو که در این نظریه با نام قمر شناخته می‌شوند، امکان تفکیک را دارا هستند. برای مثال، فعل‌های حرکتی در زبان انگلیسی انواع متفاوتی از اطلاعات معنایی را رمزگذاری می‌کنند (حالت حرکت (hop)، سبب (kick)، جهت (enter, exit)). از سویی دیگر، در این زبان جهت از طریق حروف اضافه (in, out) رمزگذاری می‌گردند. دومین فرضیه تالمی به این مهم می‌پردازد که کدامین عنصر معنایی و از طریق چه عنصر روساختی تجلی می‌یابد. وی بر این باور است که این ارتباطات لزوماً یک‌به‌یک نبوده و مجموعه‌ای از عناصر معنایی می‌توانند تنها از طریق یک عنصر روساختی واحد تجلی یافته و یا این‌که یک عنصر معنایی به‌وسیله چندین عنصر زبان‌شناختی نمود پیدا کند. تالمی به‌منظور توصیف این ارتباط معنایی دو اصطلاح هم‌معنی kill و make die را مطرح می‌سازد. به اعتقاد او واژه kill به معنی «کشتن» عنصر معنایی سبب را در خود نهفته دارد حال آن‌که این عنصر در صورت روساختی make die در معنای «باعث مرگ شدن» در واژه مستقل make تجلی می‌یابد (همان: ۲۳). وی براساس ارتباطات نظام‌مند میان معنی و فرم‌های روساختی، از قواعدی

¹ lexicalization pattern

² path

³ figure

⁴ ground

⁵ manner

⁶ cause

جهانی و الگوهای رده‌شناختی یاد می‌کند و می‌کوشد ضمن بررسی ارتباط عناصر روساختی زبان با عناصر معنایی، الگوهای مختلف این ارتباط را در زبان‌های مختلف بررسی و دسته‌بندی کند.

بر اساس آنچه بیان گردید، تالمی به دو نوع تحلیل برای رویدادهای حرکتی قائل می‌گردد: الف) طبقه‌بندی سه‌شقی، و ب) طبقه‌بندی دوشقی. طبقه‌بندی سه‌شقی بر پایهٔ ادغام عناصر مفهومی در صورت روساختی یا ریشهٔ فعلی شکل می‌گیرد. به بیانی دیگر، حرکت می‌تواند با عناصر مفهومی دیگری ادغام گردیده و در روساخت تجلی یابد. هر زبان بر اساس ادغام غالب خود در طبقه‌ای جای می‌گیرد. تالمی سه نوع ادغام غالب را در زبان‌ها متمایز می‌کند: الف) حرکت و حالت، ب) حرکت و جهت، و ج) حرکت و عنصر برجسته (همان: ۶۰-۲۸). به باور تالمی، زبان‌ها بر اساس نوع قالب‌بندی مفاهیم حرکتی در گروه‌های یادشده قرار می‌گیرند.

جدول ۱: طبقه‌بندی سه‌شقی فعل‌های حرکتی (برگرفته از تالمی (۲۰۰۰الف: ۶۰))

ادغام‌های اصلی	زبان‌ها و خانواده‌های زبانی
جهت و حرکت	رومنس ^۱ ، سامی ^۲ ، پولینزیایی ^۳ ، نزرپرس ^۴ ، کادو ^۵ ، ژاپنی، کره‌ای
حالت و حرکت	زبان‌های هندواروپایی به جز رومانایی ^۶ ، فین‌واوگریایی ^۷ ، چینی ^۸ ، آجیبوایی ^۹ ، والپیری ^۹
عنصر برجسته و حرکت	هکان ^{۱۰} ، ناواهو ^{۱۱}

¹ Romance

² Semitic

³ Polynesian

⁴ Nez Perce

⁵ Caddo

⁶ Romance Languages

⁷ Finno-Ugric

⁸ Ojibwa

⁹ Walpiri

¹⁰ Hokan

¹¹ Navajo

رده‌بندی دوشقی، نتیجهٔ نگرش به سازه‌های واژنحوی در رمز‌گذاری عنصر معنایی جهت، در رویدادهای حرکتی است. به عبارتی، تالمی معتقد است که طبقه‌بندی تکمیلی براساس انتخاب عنصر معنایی جهت در رویداد حرکتی و نحوهٔ بازنمایی آن در روساخت شکل می‌گیرد. در این صورت، زبان‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند: نخست آنهایی که عنصر معنایی جهت در داخل ریشهٔ فعلی آنها جای می‌گیرد و به آنها گونهٔ فعل محور^۱ اطلاق می‌شود؛ و دوم آنهایی که عنصر معنایی جهت در آنها از طریق عنصر حاشیه‌ای فعل، یعنی قمر بیان می‌گردد، و به آنها گونهٔ قمرمحور اطلاق می‌شود (تالمی، ۲۰۰۰ ب: ۱۱۷). بر پایهٔ تقسیم‌بندی فوق، اسلوبین^۲ (۲۰۰۴، به نقل از فرز، ۲۰۰۸: ۳۸) زبان‌ها را در این دو طبقه قرار می‌دهد:

الف. زبان‌های قمرمحور

- ژرمنی: دانمارکی، هلندی، انگلیسی، آلمانی، ایسلندی، سوئدی و ییدیش^۳
- اسلاویک: چک، لهستانی، روسی، صربستانی و کرواتی، اوکراینی
- فینو-اورگی: فنلاندی، مجاری
- چینی: ماندارین^۴
- استرالیایی: والپیری

ب. زبان‌های فعل‌محور

- رومنس: کاتالان، فرانسوی، گالیسیایی^۵، ایتالیایی، پرتغالی، اسپانیایی
- سامی: عبری، عربی
- ترک: ترکی
- باسک
- ژاپنی
- کره‌ای
- زبان‌های اشاره: زبان اشاره‌ی آمریکایی، زبان اشاره‌ی هلندی

^۱ verb-framed

^۲ Slobin

^۳ Yiddish

^۴ Mandarin

^۵ Galician

بر اساس آنچه بیان گردید، تالمی زبان‌ها را بر پایه نوع قالب‌بندی عناصر مفهومی در رو ساخت، طبقه‌بندی می‌کند. نکته حائز اهمیت که وی به آن می‌پردازد، مسئله واژگانی‌شدگی است. وی قالب‌بندی عناصر مفهومی در زبان‌های مختلف را تحت عنوان واژگانی‌شدگی مطرح می‌کند (تقسیم‌بندی سه‌شقی). تالمی در تقسیم‌بندی دوشقی خود نیز، نه تنها بر واژگانی‌شدگی (فعل محور) توجه دارد، بلکه در این قسمت عناصر اقماری را نیز مد نظر قرار می‌دهد. به باور وی، عناصر قمری فعل، صورت‌هایی هستند که به لحاظ مفهومی در ریشه فعلی ادغام نشده و به عنوان قمری بر فعل و در کنار آن ظاهر می‌گردند. به اعتقاد وی، عناصر قمری یک فعل حرکتی لزوماً جهت نبوده و دیگر عناصر مفهومی نیز این امکان را دارند که قمری بر فعل محسوب گردند (تالمی، ۲۰۰۰: ۲۵ و ۱۰۲).

۳. فعل غیرساده در زبان فارسی

در ادامه لازم است تفاوت فعل‌های ساده و فعل‌های غیرساده، که نقشی مهمی در پژوهش دارد، مشخص شود. تا کنون زبان‌شناسان متعددی به پژوهش درباره فعل‌های غیرساده پرداخته‌اند. آثار عمده در این باره عبارت است از: کروبر^۱ (۱۹۰۹)، ساپیر^۲ (۱۹۱۱)، پلاتس^۳ و رنکینگ^۴ (۱۹۹۱)، بیکر^۵ (۱۹۸۸)، اسپنسر^۶ (۱۹۹۱)، میس^۷ (۲۰۰۳) و مولر^۸ (۲۰۰۶). از زبان‌شناسان ایرانی نیز می‌توان به افراد ذیل اشاره کرد: کاشف (۱۳۲۹)، همایون‌فرخ (۱۳۳۸: ۲۴۱)، خیام‌پور (۱۳۴۴)، فرشیدورد (۱۳۴۷: ۱۱۹)، ناتل خانلری (۱۳۶۹: ۷-۱۶)، باطنی (۱۳۷۰ [۱۳۴۸]: ۱۳۶-۱۱۰)، صادقی (۱۳۸۰ [۱۳۴۹]: ۱۴۱-۱۳۳)، شیرزاده فرشچی (۱۳۵۰)، شریعت (۱۳۵۰: ۹۹-۹۷)، قریب و دیگران (۱۳۵۰: ۱۰۵-۱۰۴)، صادقی و ارزنگ (۱۳۵۵)، صدریا (۱۳۵۶)، باطنی (۱۳۵۷)، طبائیان (۱۹۷۹)، بشیری (۱۹۸۱)، برجسته (۱۹۸۳)، قدیمی (۱۳۷۰)، احمدی گیوی و انوری (۱۳۷۵: ۱۸)، دبیرمقدم

¹ Kroeber

² Sapir

³ Platts

⁴ Ranking

⁵ Baker

⁶ Spencer

⁷ Mace

⁸ Muller

(۱۳۷۶)، البرزی ورکی (۱۳۷۷)، روشن (۱۳۷۷)، غیاثیان (۱۳۷۹)، ماهوتیان (۱۳۷۸: ۲۱۴-۲۱۲)، طباطبایی (۱۳۸۴: ۳۴-۲۶)، غفاری (۱۳۸۴)، کریمی‌دوستان (۱۹۹۷)، فامیلی (۲۰۰۶)، ذوالفقاری (۲۰۱۱) و ازکیا و ساسانی (۱۳۹۱). اما در اینجا مجال پرداختن به آنها نیست. تنها گفتنی است منظور از فعل غیرساده در اینجا فعل‌هایی است که معنای فعلی حاصل عملکرد بیش از دو سازه است؛ از این گونه فعل‌ها در فارسی با عنوان‌های «فعل مرکب» (برای مثال، دبیرمقدم (۱۳۷۶) یا «فعل گروهی» (برای مثال ازکیا و ساسانی (۱۳۹۱)) و مانند آنها یاد شده است. برای پرهیز از وارد شدن به اختلاف‌نظرها در این مورد، در اینجا صرفاً از آنها با عنوان «فعل غیرساده» یاد می‌شود؛ یعنی ساختاری مرکب از بیش از دو واژه که روی هم مفهوم یک فعل را بیان می‌کنند. مولر (۲۰۰۹) با تأکید بر این که فعل‌های مرکب فارسی همواره برای زبان‌شناسان چالش‌برانگیز بوده‌اند، به تردید زبان‌شناسان در تلقی این فعل‌ها به مثابه واژه و یا عبارت اشاره می‌کند. وی دلیل این تردید را ویژگی‌های واژه‌گونه و عبارت‌گونه این گروه از فعل‌های زبان فارسی می‌داند.

همان‌گونه که ذکر آن رفت، فعل در زبان فارسی به‌لحاظ ساختار ساخت واژگی به دو صورت تک‌واژه‌ای یا ساده و دو-یا-چندواژه‌ای یافت می‌گردد. گونه غیرساده از پیوند یک سازه غیرفعلی همچون گروه اسمی (و از جمله اسم)، گروه صفتی (و از جمله صفت)، گروه حرف اضافه‌ای و قید با یک سازه فعلی سبک حاصل می‌شود. خانلری (۱۳۶۵) معتقد است که از قرن ۱۳، اجزای فعلی صورتی هم‌کردی یافته و گونه‌های غیرساده جایگزین گونه‌های ساده شده است و بسیاری از صورت‌های ساده امروزه در قالب فعل‌های غیرساده بیان می‌گردد؛ برای نمونه گریه کرد به‌جای گریست و یا فعل حرکتی سرخورد به‌جای سرید. دبیرمقدم (۱۳۷۶) معتقد است که فعل ساده در مقایسه با گونه غیرساده خود به‌لحاظ سبکی رسمی‌تر و ادبی‌تر است. وی دو فرایند در تشکیل فعل به‌اصطلاح مرکب را انضمام و ترکیب می‌انگارد و صورت‌های انضمامی و ترکیبی را زیرمجموعه‌ای بر فعل مرکب می‌داند.

درمقابل چنین تحلیلی، طبائیان (۱۹۷۹)، به نقل از دبیرمقدم، (۱۳۷۶: ۹) با اتخاذ تحلیلی نحوی-معنایی مبتنی بر چارچوب چیف استدلال می‌کند که تمایز میان فعل ساده و مرکب

در زبان فارسی غیرضروری است و چنین چیزی نه به لحاظ معنایی و نه به لحاظ نحوی قابل توجیه نیست. وی ترکیب فعل ساده و حرف اضافه و یا قید را به عنوان فعل مرکب مردود می‌داند و استدلال می‌کند که از آنجایی که هیچ‌یک از این پیشوندها به صورت تکواژ آزاد در شرایط و بافت‌های دیگر در این زبان به کار نمی‌روند، دیگر امکان تمایز قائل شدن میان فعل ساده و غیرساده وجود ندارد. دبیرمقدم (۱۳۷۶) تعمیم یادشده را جایز ندانسته و معتقد است که این صورت‌ها لزوماً تنها در ساختار فعلی و همراه با فعل به کار نمی‌روند. برای نمونه، تکواژ *پیش* در *پیش آمدن* در معنی رخ دادن به شکل تکواژ آزاد نیز به کار می‌رود.

اما به نظر می‌رسد استدلال طبائیان (۱۹۷۹) تا حدی قابل توجیه می‌نماید. برای نمونه، فعل *پیش آمد* می‌تواند دارای دو تعبیر باشد. ۱- *پیش آمد* در معنی *جلو آمد*، که در این تعبیر، سازه فعلی معنی حرکتی را در خود حفظ کرده و تا حدی مفهوم جهت را نیز در خود دارد (درمقابل *پیش رفت*). ۲- *پیش آمد* در معنی *رخ داد*، که در این صورت، مفهوم کلی از تک تک واژه‌ها حاصل نمی‌شود. *آمد* مفهوم حرکتی خود را از دست داده و در ترکیب با *پیش* مفهومی جدید یافته است. این استدلال را می‌توان تا حدی همانند استدلال خانلری از صورت‌های غیرساده دانست. به باور وی، «اصطلاح فعل مرکب را به فعل‌هایی اطلاق می‌کنیم که از دو کلمه مستقل ترکیب یافته‌اند... و اطلاق فعل مرکب به آنها از آن جهت است که از مجموع آنها معنی واحدی دریافت می‌شود». دبیرمقدم (۱۳۷۶) نیز در تمایز میان گونه انضمامی و ترکیبی، صورت‌های ترکیبی را دارای مفاهیمی غیرشفاف و استعاری می‌انگارد. پس می‌توان تکواژ *پیش* را قمر فعل دانست که تنها جهتی مضاعف به فعل می‌بخشد. فعل‌هایی مانند *بالا آمد*، *پایین آمد*، *بیرون آمد* نیز از این گونه هستند. ساسانی (۱۳۹۳) این گونه فعل‌ها را فعل‌های «جهت‌نمای قیدی» می‌نامد که فعل در آنها معنی اصلی خود را حفظ می‌کند و قید جهت را به آن می‌افزاید. خانلری (۱۳۶۹) نیز معتقد است هرگاه دو واژه فعل دو معنی متفاوت را القا کنند، یعنی هر یک معنی مستقل خود را حفظ کند، اطلاق فعل مرکب به آنها درست نیست، بلکه آنها دو جزء جداگانه هستند. دبیرمقدم (۱۳۷۶) این گونه فعل‌ها را انضمامی می‌انگارد، که باز این تعبیر نیز می‌تواند

تأییدی باشد بر قمرمحور بودن این گونه فعل‌ها، چراکه سازه غیرفعلی در فعل ادغام نمی‌شود و در نتیجه واژگانی نمی‌شود.

طبائیان (۱۹۷۹) مواردی نظیر درس خواند را توالی اسم و فعل قلمداد می‌کند و آنها را از مجموعه فعل‌های مرکب کنار می‌گذارد، در صورتی که دبیرمقدم این تحلیل را نادرست می‌داند. به نظر می‌رسد تحلیل طبائیان درست باشد زیرا جزء فعلی (خواند) معنی خود را حفظ کرده و درس قمر فعل شده است؛ در نتیجه، امکان جانشینی اسم با هر اسم دیگری متناسب با فعل خواند وجود دارد (مانند کتاب خواند). ساسانی (۱۳۹۰ و ۱۳۹۳) نیز اساساً این گونه ساختارها را شامل یک فعل ساده و متمم فعل می‌انگارد. تنها تفاوت در آن است که توالی اسم و فعل بدون وجود نقش‌نما، به اسم حالتی عام و کلی می‌دهد و وجود نقش‌نما حیطه فعل را محدود می‌کند. در این صورت، می‌توان ادعا کرد که میزان زیایی در قمر فعل در کنار حفظ معنی فعل، از میزان واژگانی‌شدگی می‌کاهد.

۱. من درس را خواندم.

۲. من درس خواندم.

از آنجا که تمرکز نوشته حاضر بر فعل‌های حرکتی است، ناگزیر نمونه‌ای از فعل حرکتی مشابه با این مورد یاد می‌شود. در فعل حرکتی پاشید، جهت (چندجهتی) و حرکت در صورت روساخت فعل ادغام شده است. در ساختاری مانند آب پاشید، اسمی که در کنار فعل پاشید قرار گرفته قمر فعل است. به بیانی دیگر، سازه فعلی معنای حرکت و جهت را در خود حفظ کرده است و سازه دیگر تنها قمری است وابسته به آن. این وابستگی به آن علت است که سازه غیرفعلی نقش‌نمای خود را از دست داده و به‌عنوان قمر و وابسته به فعل نزدیک شده است.

دبیرمقدم (۱۳۷۶: ۲۵) در بخشی از مقاله خود اسم منضم را اسم جنس^۱ انگاشته و آن را غیرارجاعی می‌داند. البرزی ورکی (۱۳۷۷: ۷۰) نیز معتقد است در زبان فارسی هر چه مفعولی کمتر معرفه باشد، بیشتر شکل انضمامی دارد. برای مثال، در جمله نان خرید، نان ممکن است به هر نانی (بربری، لوآش، سنگک، ...) دلالت کند. پس نان غیرارجاعی و عام

^۱ generic

است؛ یعنی اسم جنس است. اما در جمله *نان را خرید*، نوع نان معین و مشخص است. البرزی ورکی (همان‌جا)، در انتقاد به دبیرمقدم، می‌نویسد لزوماً انضمام فعل گذرا با اسم به فعلی ناگذر نمی‌انجامد. وی ادامه می‌دهد در نمونه‌هایی مانند *تو کشید*، با این که ظرفیت در وهله نخست اشباع می‌شود، واحد واژگانی جدیدی در ساختی بالاتر با معنی یکدست پدید می‌آید، و سازه فعلی جدید به نوبه خود می‌تواند گذرا باشد. به نظر می‌رسد زمانی این گونه ساخت‌ها یک کل واحد معنایی یا واحد واژگانی را می‌سازند که مفاهیمشان در یکدیگر ادغام و واژگانی شوند. در موردی مانند *تو کشید*، سازه فعلی *کشید* به فعلی سبک (یا به تعبیر ساسانی (۱۳۹۳) فعل دستوری) تبدیل شده که صرفاً کارکرد دستوری فعل‌نمایی دارد. در نتیجه، عنصر برجسته (جزء غیرفعلی، در اینجا اسم) در کنار سازه فعلی *کشید* نقش قمر آن را ندارد، بلکه آن دو با هم در کل یک مفهوم فعلی واحد را بیان می‌کنند و یک واحد را واژگانی را می‌سازند. زایایی این گونه ساختارها (که ساسانی (۱۳۹۱ و ۱۳۹۳) آنها را ساختاری نحوی و فعل گروهی می‌نامد) باعث شده است این گونه تصور شود که سازه غیرفعلی قمر فعل است.

۳. من اتو را کشیدم.

۴. من اتو کشیدم.

به نظر می‌رسد گویشوران فارسی‌زبان تعبیرهای متفاوتی از جمله‌های ۳ و ۴ داشته باشند، چنان که جمله ۳ می‌تواند به ازبرق کشیده شدن اتو، یا سریدن اتو روی یک سطح به سویی خاص دلالت کند. در صورتی که در جمله ۴، *تو کشیدم* روی هم یک مفهوم واحد فعلی را متبادر می‌سازد.

طبائیان (۱۹۷۹) می‌نویسد سازه‌های غیرفعلی می‌توانند با صورت‌هایی مانند *کرد*، *شد*، *بود* و *داشت* ترکیب شوند. او معتقد است ژرف ساخت این فعل‌ها تنها دارای سازه غیرفعلی با مشخصه نحوی-معنایی عمل^۱، فرآیند^۲، ایستایی^۳ و یا بهره‌وری^۴ است. عنصر غیرفعلی دارای مشخصه عمل با *کرد*، فرآیند با *شد*، ایستایی با *بود* و بهره‌وری با *داشت* است. وی

¹ action

² process

³ state

⁴ benefactive

می‌افزاید پیش‌بینی‌پذیر بودن حضور فعل کمکی براساس مشخصه‌های نحوی-معنایی سازه غیرفعلی موجب می‌شود این فعل‌ها را در ژرف‌ساخت این ترکیب‌ها در نظر نگیریم. بشیری (۱۹۸۱) می‌نویسد ماهیت معنایی هر یک از همکردها موجب می‌شود سازه غیرفعلی خاصی در کنار آن قرار گیرد. برای نمونه، به بیان او، فعلی مانند زد دارای ماهیتی تکراری است که با عناصر غیرفعلی خاصی ترکیب می‌شود. ساسانی (۱۳۹۱ و ۱۳۹۳) نیز اساساً این ساختارها را نحوی و بسیار زایا می‌انگارد.

در سه فعل /توزد، /تو کرد و /تو کشید، سازه برجسته (تو) در حرکت ادغام شده است. اما تصور یک مفهوم واحد در سه صورت روساختی برخلاف صرفه‌پذیری زبانی است و باید با گذر زمان، صورت کم‌کاربردتر حذف می‌شد. حذف نشدن هیچ‌یک از آنها شاهدهی است بر وجود معنای مجزای هر یک از آنها.

یکی دیگر از مباحث بسیار مهم درباره‌ی عنصر غیرفعلی سبب است. دبیرمقدم (۱۳۷۶): ۱۱-۱۰) می‌نویسد بشیری (۱۹۸۱) معتقد است که فعل کرد به‌عنوان فعل مطلق دارای صورتی سببی است و بر کنش عملی دلالت می‌کند.

۵. علی‌کار را کرد.

بشیری می‌نویسد کرد به معنی کنش عملی است از سوی یک عامل به نحوی که عمل به شخصی و یا شیئی غیر از عامل انتقال یابد. به بیانی دیگر، همکرد کرد صورتی سبب‌ساز است که در فعل‌های فراوانی مانند *جدا کرد*، و *تنبیه کرد* به کار می‌رود. دبیرمقدم (همان‌جا) معتقد است که صورت‌های بسیاری وجود دارند که در کنار عنصرفعلی کردن قرار می‌گیرند اما سببی نیستند. برای نمونه، *سخنرانی کرد*، سببی قلمداد نمی‌شود. به نظر می‌رسد ادعای بشیری نادرست باشد چرا که بسیاری از رویدادهای حرکتی که دارای عنصر فعلی کرد است، عنصر مفهومی سبب را نشان نمی‌دهد. برای نمونه، صورت غیرساده *کوچ کرد* فاقد عنصر مفهومی سبب است، حال آن‌که *کوچ داد* عنصر مفهومی سبب را در خود دارد. به بیانی دیگر، *کوچ کرد* مفهوم جهت و حرکت را در خود دارد و تمایز آن با *کوچ داد* به دلیل افزوده شدن مفهوم سبب است. گونه ساده معادل آنها تأییدی است بر

سببی بودنشان؛ برای نمونه، کوچید به معنی کوچ کرد فاقد وند سببی است، حال آن که کوچاند به معنی «کوچ داد» دارای وند سببی است.

همان گونه که مشاهده می‌شود، در تبیین فعل‌های غیر ساده فارسی الگوی واحدی وجود ندارد. از این رو، در بخش بعد، الگوی واژگانی شدگی در برخورد با فعل ساده و غیر ساده حرکتی معرفی می‌شود.

۴. تبیین تازه برای فعل غیر ساده حرکتی فارسی

فعل‌های غیر ساده حرکتی در زبان فارسی را می‌توان به دو گونه غیر ساده واژگانی شده و غیر ساده قمر محور تقسیم کرد. البته تقسیم‌بندی یادشده مطلق نیست بلکه پیوستاری از نهایت واژگانی شدگی تا نهایت قمر محور وجود دارد. همان گونه که بیان شد، فعل غیر ساده واژگانی شده به صورت‌هایی گفته می‌شود که عناصر مفهومی در ساخت منجمد گردیده و رابطه‌ای نحوی میان صورت‌های روساختی برقرار نیست. این فعل‌ها زایایی اندکی دارند و به لحاظ مفهومی با یکدیگر ادغام می‌شوند. در مقابل، فعل‌های غیر ساده قمر محور قرار دارند که به لحاظ مفهومی سازه‌های آن با هم ادغام نمی‌شوند بلکه با هم رابطه‌ای نحوی دارند، چنان که سازه غیر فعلی تنها قمر سازه فعلی محسوب می‌شود.

اما مرز میان صورت‌های واژگانی شده و قمر محور مشخص نیست و پیوستاری میان آنها قرار دارد. به نظر می‌رسد بسیاری از صورت‌های واژگانی شده در گذر به سوی کرانه قمر محورند. شاید علت اختلاف نظرها را بتوان در همین امر جستجو کرد. بر این اساس، در این مقاله، فارسی بر روی پیوستاری با دو قطب واژگانی شدگی و قمر محور در نظر گرفته می‌شود. همان گونه که بیان شد، فعل‌های غیر ساده از پیوند یک سازه غیر فعلی مانند اسم، صفت، اسم مفعول، گروه حرف اضافه‌ای فعل‌های غیر ساده حرکتی و قید با یک سازه فعلی حاصل می‌شود. در ادامه، فعل‌های غیر ساده بر پایه سازه غیر فعلی طبقه‌بندی و توصیف می‌شوند.

۴. ۱. سازه غیرفعلی قیدی

به اعتقاد کرافت^۱ (۲۰۰۳: ۳۴) حرف اضافه در زبان‌های مختلف می‌تواند منشأ قیدی، اسمی و یا فعلی داشته باشد. در زبان فارسی حرف‌های اضافه دارای منشأ قیدی بوده و قیدها نیز دارای منشأ اسمی هستند (دبیرمقدم، ۱۳۶۹)^۲. استاجی (۱۳۸۶: ۴۰) نیز در مقاله خود با نام «پیدایش حروف اضافه از نام اندام‌های بدن»، اسم را صورتی قلمداد می‌کند که در گذر زمان تبدیل به قید، حرف اضافه و سپس وند می‌گردد. بر این اساس، فعل‌های غیرساده به اصطلاح پیشوندی در زبان فارسی زیر گونه قیدی قابل تبیین است. ساسانی (۱۳۹۳) اساساً فعل‌های موسوم به پیشوندی را فعل‌های قیدی جهت‌نما می‌داند. البرزی و رکی (۱۳۷۷) نیز معتقد است واژه‌های اشاره‌ای مانند بالا، پایین، پس، پیش و مانند آن، هر گاه با فعل حرکتی هم‌نشین گردند، جهت عمل را دقیقاً مشخص می‌کنند.

قید در چارچوب الگوهای واژگانی‌شدگی می‌تواند بیان‌کننده مفهوم جهت باشد. برای نمونه، فعل حرکتی ساده آمده عناصر مفهومی جهت (به سمت زمینه) و حرکت را در خود دارد. در فعل‌های قیدی مانند بالا آمده و پایین آمده، سازه فعلی آمده معنی خود را حفظ نموده و اما با قید بالا یا پایین جهتی مضاعف می‌یابد. در این صورت، سازه غیرفعلی قمر را می‌توان با قراردادن صورت‌های متقابل بر هر عنصر فعلی تأیید کرد. به بیانی دیگر، در فعل‌های قمرمحور این امکان وجود دارد که صورت متقابل عنصر فعلی، جانشین آن گردد. در این صورت تنها جهت عنصر فعلی تغییر نموده و این خود مبین ادغام نشدن قمر فعل با جزء فعلی است.

۶. الف) او از پله‌ها بالا آمد.

در مقابل

ب) او از پله‌ها بالا رفت.

۷. الف) او از اداره بیرون آمد.

^۱ Croft

^۲ دبیرمقدم صورت‌هایی مانند کنار و پهلو را از این قبیل می‌داند.

در مقابل

ب) او از اداره بیرون رفت.

پس سازه جهت در فارسی می‌تواند یا در خود فعل به تنهایی یا به صورت قیدهایی مانند بیرون، جلو، عقب و فرود در فعل‌های بیرون زد، جلو افتاد، عقب رفت و فرود آمد تجلی یابد. به نظر می‌رسد با این تعبیر باید این گونه فعل‌ها را در زمره فعل‌های قمرمحور قرار داد.

۴. ۲. صفت و عنصر فعلی

دبیرمقدم (۱۳۷۶) معتقد است که فعل‌های کمکی مانند بود، شد و کرد در همنشینی با صفت، فعل‌هایی ترکیبی به دست می‌دهند که به ترتیب به ایستایی، آغازی و سبب دلالت می‌کنند. ساسانی (۱۳۹۳) نیز همین ویژگی را برای این ساختارها قائل است با این تفاوت که مجموعه حاصل را نه ترکیب بلکه یک ساختار نحوی بسیار زایا تلقی می‌کند. از این رو، این نوع فعل کرد از نگاه او با همکرد کرد در فعل‌های گروهی و فعل ساده کرد متفاوت است. به همین دلیل، از نگاه او، کرد در فعل‌های گروهی می‌تواند لزوماً سببی ساز نباشد و مجموعه حاصل لزوماً گذرا نباشد، اما در ساختارهای سه گانه یادشده، کرد حتماً سببی ساز است و مجموعه حاصل گذراست.

صفت در چارچوب الگوهای واژگانی شدگی اغلب بر حالت حرکت دلالت دارد. صورت‌هایی مانند معلق شد، معلق کرد، پهن کرد، دراز شد و دراز کرد از این گونه است. از آنجا که بود بیان‌کننده ایستایی (فامیلی ۲۰۰۶؛ دبیرمقدم ۱۳۷۶) است، ناگزیر از پرداختن به آن خودداری می‌شود. به باور دبیرمقدم (همان‌جا) در گونه‌های یادشده با مجموعه‌ای باز روبه‌رو هستیم. یادآور می‌شود ساسانی (۱۳۹۳) نیز اساساً این گونه فعل‌ها را نحوی و در نتیجه بسیار زایا و باز در نظر می‌گیرد. باز بودن این مجموعه خود از واژگانی شدگی آنها می‌کاهد و آنها را به قطب قمرمحور نزدیک می‌کند.

اما فعل‌های شد و کرد به دلیل امکان القای حرکت متفاوتند. شد در همنشینی با برخی از صفت‌ها مفهومی حرکتی را متبادر می‌سازد، مفهومی که به خودی خود در سازه فعلی

دیده نمی‌شود. به بیانی دیگر، در صورت جدایی سازهٔ غیرفعلی از فعل، مفهوم حرکت از آن گرفته می‌شود.

۸. او روی زمین دراز شد.

۹. بلند شد و کنار در ایستاد.

این علت الزاماً نمی‌تواند نشان‌دهندهٔ واژگانی‌شدگی مفهوم حرکت در صورت‌های یادشده باشد. از این گذشته، باز بودن این مجموعه از میزان واژگانی‌شدگی آن کاسته و آن را به قطب قمرمحور نزدیک می‌کند. بنابراین می‌توان ادعا کرد که حرکت به صورت نحوی بیان می‌شود.

کرد نیز در کنار صفت قرار می‌گیرد (کرد در کنار اسم معمولاً نوع دیگری از فعل را به وجود می‌آورد؛ مواردی مانند /تو کرد و هوا کرد). در رویکرد واژگانی‌شدگی، صفت مفهوم جهت (بلند کرد) یا حالت (معلق کرد) را می‌رساند. عنصر برجسته در ساختارهایی مانند /تو کرد و زمینه در /هوا کرد به صورت اسم تجلی پیدا می‌کند؛ در نتیجه، همنشینی کرد با عناصر مفهومی متفاوت، مفهومی چندگانه به آن اعطا می‌کند؛ برای نمونه، مفهوم سبب در پرت کرد، خنثی به لحاظ نحوهٔ نمود فعل در /تو کرد، و یا تأکید نسبی بر سبب در /ول کرد نسبت به /ول داد و /ول شد. با وجود باز بودن این مجموعه، تعدد مفاهیم و وجود خلأهای واژگانی موجب می‌گردد این صورت‌ها کمی از قطب قمرمحور فاصله بگیرد اما هنوز میل این صورت‌ها به قطب قمرمحور بسیار است.

۴. ۳. اسم و سازهٔ فعلی

اسم در چارچوب الگوهای واژگانی‌شدگی می‌تواند بر عنصر برجسته، زمینه و یا حالت دلالت کند. ویژگی خاص هر سازهٔ غیرفعلی موجب می‌شود تا سازهٔ فعلی مناسب را برگزینند. برای نمونه، در جملهٔ:

۱۰. علی به حسن کتاب داد.

سازه غیر فعلی کتاب قمر فعل و شیء جابه جاشونده (عنصر برجسته) است چون سازه فعلی داد مفهوم خود را به گونه ای شفاف حفظ کرده است. در مقابل، ممکن است یک مفهوم حرکت در دو سازه تجلی یابد:

۱۱. علی حسن را هل داد.

در جمله ۱۱، مفهوم حالت، سبب و حرکت در ساختار هل داد ادغام شده است. سازه فعلی در این مورد مفهوم واژگانی خود را از دست داده و همراه با عنصر غیر فعلی مفهومی حرکتی ساخته است. پس می توان گفت مفاهیم مرتبط با حرکت در فعل غیر ساده واژگانی شده تجلی یافته و در قطب واژگانی شدگی جای می گیرد. پس اسم در کنار فعل می تواند بر عنصر برجسته و زمینه نیز دلالت کند:

۱۲. به صورتش آب پاشید. (عنصر برجسته)

۱۳. بچه زمین خورد. (زمینه)

در این نمونه ها، فعل های آب پاشید و زمین خورد در قطب قمر محور قرار می گیرند. در جمله های ۱۳ و ۱۴، آب و زمین قمرهای فعلند؛ گفتنی است میزان قمر محوری آنها متفاوت است: آب پاشید بسیار زیاست و امکان جانشینی هر عنصر برجسته ای به جای آب وجود دارد (دان پاشید، نان پاشید)؛ اما با وجود نحوی بودن رابطه زمین خورد، امکان جانشینی محدودتر است (دیوار خورد یا در خورد در فارسی کاربرد ندارد).

در مقابل نمونه های غیر ساده قمر محور، موارد واژگانی شده جای دارند که در آنها نیز عنصر برجسته و زمینه در رو ساخت تجلی می یابد:

۱۴. او موهایش را برس کشید.

۱۵. به آهستگی تاب می خورد.

در جمله ۱۴ عنصر برجسته به همراه فعل، یک واحد واژگانی شده را می سازد. اما فعل در جمله ۱۵ در میانه پیوستار واژگانی شدگی - قمر محور قرار می گیرد. پس زایایی مواردی مانند کشیدن آنها در قطب قمر محور قرار می دهد.

در پیکره مقاله حاضر، فعل غیر ساده واژگانی شده دارای عنصر زمینه یافت نشد. با اندکی اغماض، شاید بتوان نمونه هایی مانند سوار کرد و پیاده شد را در این گروه جای داد.

هم‌چنین در مورد سبب می‌توان گفت فعل کرد اگرچه در مقایسه با فعل شد به سبب دلالت دارد (ول شد/ کرد) اما در مقایسه با فعل داد از میزان سبب کمتری برخوردار است (ول داد/ کردن). به اعتقاد تالمی (۲۰۰۰الف: ۴۸۰)، میزان سببیت را می‌توان پیوستاری دانست شامل سه عنصر پایه: ۱- رخداد ساده^۱، ۲- چیزی که منجر به اتفاق یا سبب عمل شده، و ۳- ارتباط منطقی میان او^۲ و سبب را یک عنصر مفهومی پیچیده انگاشته و این موارد را بر می‌شمرد: الف) سبب پایه^۳، ب) سبب رخدادی^۴، پ) سبب ابزاری^۵، ت) سبب دیرشی^۶، ث) سبب آغازی^۷، ج) سبب دوره‌ای/ ترتیبی^۸، چ) سبب قادرساز^۹، ح) سبب کنشگر^{۱۰} (ارادی)، خ) سبب عملگر^{۱۱} (غیرارادی)، د) سبب خود کنشگر^{۱۱}، ذ) زنجیره کنشگری^{۱۲}. تالمی معتقد است سبب در تحلیل‌های زبانی باید از مفهوم علمی سبب در دنیای واقع متمایز دانسته شود. برای نمونه، در جمله:

16. The water is pouring from the tank.

آب از مخزن می‌ریزد.

عمل ریختن به‌واسطه جاذبه زمین روی داده است. در این صورت، جمله یادشده در تحلیل‌های زبان‌شناختی فاقد سبب است و رویدادی مستقل^{۱۳} تلقی می‌شود (تالمی، ۲۰۰۰الف: ۴۷۲). تالمی صورت‌های واژگانی شده سبب را در زبان انگلیسی روی پیوستار زیر نمایش می‌دهد:

رویداد مستقل سببی عملگر سببی خود کنشگر پذیرای تغییر از سبب نتیجه سبب

شکل ۱: پیوستار نوع صورت‌های واژگانی شده سبب در زبان انگلیسی

(به نقل از تالمی، ۲۰۰۰ الف: ۴۷۲)

¹ simple event

² basic causation

³ event causation

⁴ instrument causation

⁵ durational causation

⁶ onset causation

⁷ serial causation

⁸ enabling causation

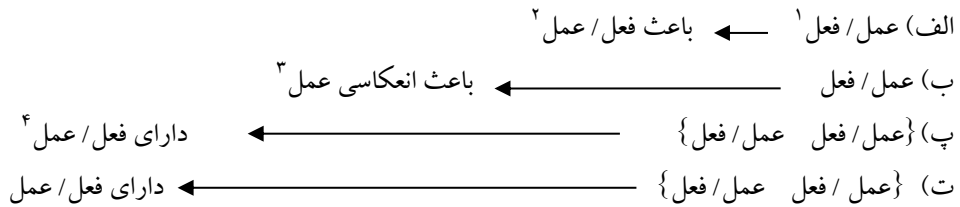
⁹ agent causation

¹⁰ author causation

¹¹ self-agentive causation

¹² chain of agency

¹³ autonomous event



به باور دبیرمقدم (۱۳۶۷: ۴۳)، سبب در فارسی به سه صورت تجلی می‌یابد: ۱- سببی ساخت‌واژی ساده که به واسطهٔ تکواژهای *اند* و *انید* در صورت‌های ساده حضور می‌یابد؛ ۲- سببی ساخت‌واژی مرکب که به واسطهٔ مفهوم سببی عنصر فعلی در کنار یک عنصر غیرفعلی شکل می‌گیرد؛ و ۳- سببی واژگانی که مفهوم سبب در فعل واژگانی شده است. به نظر می‌رسد میزان واژگانی شدن سبب را می‌توان تخمین زد. صورت‌های واژگانی، همان گونه که از نامشان برمی‌آید، به‌طور کامل در قطب واژگانی شدگی جای می‌گیرند. ماهیت نسبی فعل‌های سببی ساخت‌واژی غیرساده باعث می‌شود در میانهٔ پیوستار جای گیرند. صورت‌های سببی ساده نیز از آن جهت که دارای قالبی منظم در تبیین مفهوم سببند، نزدیک به قطب قمرمحور قرار می‌گیرند. ماهیت نسبی عناصر فعلی در فعل‌های غیرسادهٔ حرکتی دارای مفهوم سبب در نمونه‌های زیر قابل مشاهده است:

جدول ۲: سازه‌های فعلی در فعل‌های غیرسادهٔ حرکتی سبب‌نما در فارسی

ردیف	داد	کرد	شد
۱	ول داد	ول کرد	ول شد
۲	کوچ داد	کوچ کرد	-
۳	پرواز داد	پرواز کرد	-
۴	جاخالی داد	-	-

^۱ V.

^۲ Make V.

^۳ Make REFL V.

^۴ Have V.

در نمونه نخست (ول داد، ول کرد و ول شد) فعل داد بیش از کرد بر مفهوم سبب تأکید دارد؛ در ول شد، مفهوم سبب به‌طور کامل از میان می‌رود. در نمونه‌های ۲ و ۳، فعل داد مفهوم سبب را پررنگ می‌نماید، در صورتی که در کوچ کرد و پرواز کرد اثری از مفهوم سبب نیست. پس می‌توان چنین فرض کرد که فعل داد تجلی‌رو ساختی مفهوم سبب است. اما در نمونه ۴ متفاوت است. بنابراین پیوستاری از میزان سبب وجود دارد. فعل داد در مقایسه با فعل‌های زد و خورد نیز پیوستاری را شکل می‌دهد. در اینجا نیز فعل داد نسبت به زد، و زد نسبت به خورد تأکید بیشتری بر مفهوم سبب دارد:

جدول ۳: مقایسه سه فعل همکردی حرکتی در فارسی

ردیف	داد	زد	خورد
۱	چرخ داد	چرخ زد	چرخ خورد
۲	پر داد	پر زد	-
۳	سر داد	-	سر خورد

خلاهای واژگانی موجود در نمونه‌ها از میزان زیایی آنها کاسته و آنها را به قطب واژگانی‌شده نزدیک می‌کند.

۵. جایگاه شکل‌گیری فعل غیرساده در فارسی

براساس آنچه که بیان شد، فعل‌های غیرساده در فارسی بر پیوستاری از نهایت واژگانی‌شدگی تا نهایت قمرمحور جای می‌گیرند. بسیاری از موارد واژگانی‌شده به‌سبب قاعده‌پذیری نسبی، از زیایی نسبی نیز برخوردارند. به بیانی دیگر، به نظر می‌رسد بسیاری از صورت‌های واژگانی‌شده در حال گذر به سوی قطب قمرمحورند. علت اختلاف نظرهای زبان‌شناسان درباره فعل غیرساده را نیز می‌توان در این امر جستجو نمود^۱. به نظر می‌رسد

^۱ برای نمونه، فعل‌های کشید و زد در فعل‌های حرکتی غیرساده در گذر زمان دچار چندمعنایی شده‌اند و وجود معنی «حرکت مداوم...» در مدخل‌های واژگانی آنها گواهی بر این ادعاست. امروزه، نمونه‌ای مانند *تورا کشیدی*، کشیدن

میزان واژگانی شدگی در پیوستار یادشده را می‌توان بر پایه انگیزه‌های رقابتی تصویرگونگی و صرفه‌پذیری تبیین نمود. بر این اساس، اگر پیوستاری برای انگیزه‌های تصویرگونگی و صرفه‌پذیری متصور شویم و پدید آمدن فعل‌های غیرساده را بر پایه احراز اصل تصویرگونگی تبیین نماییم، قطب‌های قمرمحور و تصویرگونه به موازات یکدیگر و در یک سو جا می‌گیرند و در مقابل، قطب‌های صرفه‌پذیر و واژگانی‌شده واقع می‌شوند. برای نمونه، در فعل *کنگید* مفاهیم حالت و حرکت در یک صورت روستاختی ادغام و واژگانی شده و اصل صرفه‌پذیری را احراز می‌نماید؛ حال آن که در فعل *کنگ* زد حالت و حرکت در راستای احراز اصل تصویرگونگی در دو عنصر روستاختی نمایان شده‌اند. گفتنی است در صورت‌های واژگانی شده غیرساده، انطباق دو محور یادشده بر هم می‌خورد و صورت‌های غیرساده واژگانی شده با وجود میل به احراز اصل تصویرگونگی، میل به قطب واژگانی‌شدگی دارند. به نظر می‌رسد زمانی که انطباق محورهای تصویرگونگی - صرفه‌پذیری و قمرمحور - واژگانی‌شدگی از میان می‌رود، فعل غیرساده واژگانی‌شده در زبان فارسی شکل می‌گیرد.

۶. نتیجه‌گیری

فعل حرکتی در زبان فارسی به لحاظ ویژگی‌های ساخت‌واژی^۱ به دو گروه ۱- ساده و ۲- غیرساده تقسیم‌پذیر است. عناصر مفهومی مرتبط با حرکت این امکان را دارند که به لحاظ مفهومی در یک مجموعه واحد ادغام و واژگانی شوند یا در چند واژه مستقل ظاهر شوند. کرافت (۲۰۰۳) معتقد است حضور روستاختی عناصر مفهومی به لحاظ ساخت‌واژی، بر پایه انگیزه‌های رقابتی تصویرگونگی و صرفه‌پذیری زبانی تبیین‌پذیر است. تالمی نیز روستاختی شدن عناصر مفهومی را در قالب واژگانی شدن توصیف می‌کند. او معتقد است یک رویداد حرکتی می‌تواند حاوی یک سری عناصر مفهومی باشد و این عناصر مفهومی در

اتو از برق را متبادر می‌سازد. زبایی موارد یادشده و چندمعنایی آنها (مفهوم حرکت دائم) حاکی از آن است که با گذر زمان صورت‌های واژگانی‌شده نیز در قطب گونه‌های قمرمحور جای می‌گیرند.

^۱ نکته حائز اهمیت آن است که در زبان فارسی صرف فعل ساده نیز منجر به حادث شدن گونه غیرساده به لحاظ ساخت‌واژی می‌گردد؛ مانند فعل حرکتی *رفتم* که خود از دو عنصر صرفی حاصل شده اما باز هم ساده تلقی می‌گردد.

یکدیگر ادغام شوند و در یک سازه واحد تجلی یابند. تالمی (۲۰۰۰ الف، ب) دو طبقه‌بندی مجزا از ادغام عناصر مفهومی ارائه می‌کند. ۱- طبقه‌بندی سه‌شقی؛ در این تقسیم‌بندی، وی به ادغام مفاهیم حرکتی در قالب یک صورت‌رو ساختی می‌پردازد. به باور وی، زبان‌ها به لحاظ واژگانی کردن عناصر مفهومی به چند رده تقسیم می‌شوند. برای نمونه، در زبان انگلیسی، حالت و حرکت دارای بیشترین ادغام بوده و صورت غالب ادغامی این زبان را شکل می‌دهد. اما در زبان اسپانیایی، حرکت در جهت ادغام گردیده و الگوی غالب این زبان را شکل می‌دهد. ۲- طبقه‌بندی دوشقی؛ تالمی در این تقسیم‌بندی عنصر مفهومی جهت را مدنظر قرار داده و رخداد را براساس این که در عنصر‌رو ساختی حرکتی ادغام گردد و یا به صورت قمر در کنار عنصر مفهومی حرکت قرار گیرد، به دو گروه فعل‌محور و قمر‌محور طبقه‌بندی می‌کند. او خاطر نشان می‌سازد که عنصر قمری الزاماً جهت نیست، بلکه دیگر عناصر مفهومی حرکتی نیز می‌توانند به صورت قمری در کنار فعل ظاهر شوند. پس فعل‌های غیرساده حرکتی در فارسی دو گونه هستند. در گونه غیرساده واژگانی‌شده، عناصر مفهومی در صورت‌رو ساختی ادغام شده و امکان تفکیک عناصر‌رو ساختی نیست. در پیکره تحلیلی این پژوهش، ۴۳۵ فعل حرکتی یافت شد که ۲۵۲ مورد آنها غیرساده واژگانی‌شده بودند و ۵۴ مورد ساده. برای نمونه، چرخید حالت و حرکت را در خود دارد، حال آن که فعلی مانند آمد جهت و حرکت را. گونه ساده ادغام عنصر برجسته و حرکت در فارسی وجود ندارد و صرفاً شاید با کمی اغماض بتوان فعل *بارید* (عنصر برجسته باران) را این گونه دانست. نمونه‌هایی از گونه‌های واژگانی‌شده غیرساده عبارت است از: چرخ زد (حالت و حرکت)، بیرون زد (جهت و حرکت)، *توزد* (عنصر برجسته و حرکت). نسبت میزان گونه‌های ساده به غیرساده میل و گرایش زبان فارسی به فعل‌های غیرساده را نشان می‌دهد. این امر را می‌توان بر پایه احراز اصل تصویرگونگی در زبان فارسی تبیین کرد.

دومین گونه فعل‌های غیرساده حرکتی در زبان فارسی قمر‌محور است. در این گونه، میان سازه غیرفعلی و سازه فعلی رابطه نحوی برقرار است و سازه غیرفعلی در جایگاه قمر فعل نقش‌نمای خود را از دست می‌دهد و به فعل وابسته می‌شود. در گونه یادشده، هر یک از عناصر مفهومی حرکت در فعل غیرساده به صورت مستقل ظاهر می‌شوند. باز بودن

مجموعه یادشده و زایایی آن گواهی دیگر است بر وجود ارتباط نحوی میان عناصر روساختی این گونه. در زبان فارسی، عناصر مفهومی جهت (بالا رفت)، زمینه (زمین خورد) و عنصر برجسته (آب پاشید) می‌توانند قمر فعل باشند. گفتنی است تقسیم‌بندی یادشده مطلق نیست، بلکه فعل‌های ساده و غیرساده حرکتی پیوستاری از نهایت واژگانی شدگی تا نهایت قمرمحوری را تشکیل می‌دهند. به نظر می‌رسد در نمونه‌هایی مانند/توزد، دست زد و شانه کشید، سازه‌ها در گذر زمان دچار چندمعنایی شده‌اند وجود معنی «حرکت مداوم...» در فرهنگ لغت برای این عناصر فعلی می‌تواند شاهدهی بر این ادعا باشد. این فعل‌ها در میانه پیوستار جای گرفته و در حال نیل به سوی قطب قمرمحورند.

در نهایت، اگر شکل‌گیری صورت‌های قمرمحور را براساس اصل تصویرگونگی و شکل‌گیری صورت‌های واژگانی شده را براساس اصل صرفه‌پذیری زبانی تبیین کنیم، صورت‌های غیرساده واژگانی شده (نمونه‌های میانی پیوستار) زمانی شکل می‌گیرند که صورت‌های دوجزئی (غیرساده) به صورت کامل در قطب قمرمحور جای نگیرند و میل به قطب واژگانی شدگی داشته باشند. گویی تصویرگونگی در فارسی انگیزه اصلی شکل‌دهی صورت‌های روساختی مفاهیم حرکتی باشد (۲۵۲ فعل غیرساده). بر این اساس، انتظار می‌رود نمونه‌های میانی پیوستار (غیرساده واژگانی) در گذر زمان خود را به قطب قمرمحور نزدیک و نزدیک‌تر کنند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

منابع

انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۷۵). دستور زبان فارسی. ج ۲. تهران: انتشارات فاطمی.

استاجی، اعظم (۱۳۸۶). «پیدایش حروف اضافه از نام اندام‌های بدن». مجله دستور. ش ۳. صص ۴۰-۵۱.

ازکیا، ندا و فرهاد ساسانی (۱۳۹۱، چاپ ۱۳۹۳). «واژگانی شدن در فعل‌های حرکتی فارسی:

الگوی تازه». زبان و زبان‌شناسی. س ۸، ش ۱. پیاپی ۱۵. صص ۱۰۳-۸۳.

البرزی ورکی، پرویز (۱۳۷۷). «نقدی بر مقاله فعل مرکب در زبان فارسی از دکتر محمد دبیرمقدم». پژوهش: نشریه پژوهشی دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه تهران. ش ۵. صص ۶۹-۸۹.

انوری، حسن و دیگران (۱۳۸۲). فرهنگ فشرده سخن. تهران: انتشارات سخن.

باطنی، محمدرضا (۱۳۴۸ [۱۳۷۰]). توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی. تهران: انتشارات امیرکبیر.

_____ (۱۳۵۷). نگاهی تازه به دستور زبان. تهران: انتشارات آگاه.

خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۴۴ [۱۳۸۸]). دستور زبان فارسی. ج ۱۴. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

دبیرمقدم، محمد (۱۳۷۶). «فعل مرکب در زبان فارسی». مجله زبان‌شناسی. س ۱۲. ش ۲-۱. صص ۲-۴۶.

روشن، بلقیس (۱۳۷۷). معنی‌شناسی واژگانی: طبقه‌بندی افعال فارسی. رساله دکتری زبان‌شناسی. دانشگاه تهران.

ساسانی، فرهاد (۱۳۹۰). «آیا انضمام و ترکیب در فعل فارسی توجیه‌پذیر است؟». مجموعه مقالات سومین هم‌اندیشی صرف. به کوشش فریبا قطره و شهرام مدرس خیابانی. تهران: انجمن زبان‌شناسی ایران و اهورا. صص ۱۰۶-۸۱.

_____ (۱۳۹۳). «الگوی دیگر برای فعل فارسی». نشریه‌ی نشانه‌شناسی و کاربردشناسی. س ۱، ش ۱، صص ۱-۳۰. در:

http://www.fsasani.com/files/nashrieh/olguyi_digar_baraaye_fel_e_faarsi-_paayiz_1393.pdf (accessed at 25 March 2015).

شریعت، محمدجواد (۱۳۵۰). دستور زبان فارسی. اصفهان: انتشارات مشعل.

شیرزاده فرشچی، اکرم (۱۳۵۰). بررسی معنایی فعل‌های فارسی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه تهران.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۰). «تحول افعال بی‌قاعده زبان فارسی». مجموعه مقالات. تهران: انتشارات سخن. صص ۱۳۳-۱۴۱.

صادقی، علی اشرف و غلامرضا ارژنگ (۱۳۵۵ [۱۳۶۳]). دستور زبان فارسی. تهران: سازمان کتاب‌های درسی.

صدریا، محبوبه (۱۹۵۶). مقایسه صورت‌های گفتاری و نوشتاری افعال در زبان فارسی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران.

طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۸۴). «فعل مرکب در زبان فارسی». نامه فرهنگستان. صص ۳۴-۲۶.
غفاری، مهبد (۱۳۸۴). بررسی فعل در زبان فارسی براساس نظریه معنی‌شناسی شناختی لیکاف. رساله دکتری. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

غیاثیان، مریم (۱۳۷۹). طبقه‌بندی نحوی- معنایی افعال زبان فارسی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی. پژوهشگاه علوم انسانی.

فرشیدورد، خسرو (۱۳۴۷). دستور/مروژ. تهران: صفی‌علیشاه.

قدیمی، احمد (۱۳۷۰). ساختمان فعل در تاریخ بیهقی: از ابتدا تا داستان گرفتن غازی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی. دانشگاه تهران.

قریب، عبدالعظیم و دیگران (۱۳۵۰). دستور زبان فارسی پنج استاد. ج ۱. تهران: کتاب‌فروشی مرکزی.

کاشف، غلام‌حسین (۱۳۲۹). دستور کاشف. استانبول.

معین، محمد (۱۳۵۰). فرهنگ فارسی معین. تهران: انتشارات امیرکبیر.

ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۷۸). دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی. ترجمه مهدی سمائی. تهران: نشر مرکز.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۵). تاریخ زبان فارسی. تهران: انتشارات نشر نو.

_____ (۱۳۶۹). دستور زبان فارسی. چ ۱۸. تهران: توس.

همایون‌فرخ، عبدالرحیم (۱۳۳۸ [۱۳۶۴]). دستور جامع زبان فارسی. چ ۳. تهران: علی‌اکبر علمی.

- Baker, Mark C. (1988). *Introduction: A Theory of Grammatical Function Changing*. Chicago: Chicago University Press.
- Barjasteh, Darab (1983). *Morphology, Syntax and Semantics of Persian Compound Verbs: A Lexicalist Approach*. Ph. D. Thesis University of Illinois.
- Bashiri, Iradj (1981). *Persian Syntax*. Minneapolis. Burgess Publishing Company.
- Croft, William (2003). *Typology and Universals*. UK. Cambridge University Press.
- Family, Neiloufar (2006). *Exploration of Semantic Space: The Case of Light Verb Constructions in Persian*. Ph. D. Thesis. France: Ecole des Hautes.
- Ferez, Paula. C. (2008). *Motion in English and Spanish: A Perspective from Cognitive Linguistics, Typology and Psycholinguistics*. Ph.D Thesis. Spain: Universidad de Murcia.
- Karimi-Doostan, Gholamhosein (1997). *Light verb Construction in Persian*. Ph. D. Thesis. University of Essex.
- Kroeber, Alfered L. (1909). "Noun Incorporation in American Languages". *XVI Internationaler Amerikanisten-Kongress*. F. Heger (ed.). Vienna: Hartleben. pp. 569-576.
- Mace, John (2003). *Persian Grammar for Reference and Revision*. USA: Routledge Curzon.
- Muller, Stefan (2009). "Persian Compound Predicates and the Limits of Inheritance Study". *Deutsche Grammatik*. Berlin: Habelschwerdter. pp. 601-655
- Platts, John & G. Ranking (1991). *A Grammar of the Persian Language*. Oxford: Oxford University Press.
- Sapir, Edward (1911). "The Problem of Noun Incorporation in American Languages". *American Anthropologist*. 250-282.
- Slobin, Dan. I. (1991). "Learning to Think for Speaking: Native Language, Cognition and Rhetorical style". *Pragmatics*. vol 1. No. 1. pp. 7-26.
- _____ (1996). "Two Ways to Travel: Verbs of Motion in English and Spanish". *Essays in Semantics*. M. Shibatani & S. Thompson (eds.). Oxford: Oxford University Press. pp. 195-219.

- _____ (1997). "Mind, Code and Text. *Essays on Language Function and Language Type*. J. Bybee (ed.). Amsterdam: John Benjamins. pp.185-214.
- _____ (2000). "Verbalized Events: A Dynamic Approach to Linguistics Relatively in Determinism". *Evidence for Linguistics Relativity*. S. Niemeier & R. Dirven (eds.). Berlin: Mouton de Gruyter. pp.489-532.
- _____ (2004). "Language and Thought Online: Cognitive Consequences of Linguistics Relativity". *Language in Mind: Advances in the Investigation of Language and Thought*. D. Gentner & S. Goldin-Meadow (eds). Cambridge, MA: MIT press. pp. 157-191.
- Spencer, Andrew (1991). *Morphological Theory*. Oxford: Blackwell.
- Tabaian, Hessam (1979). "Persian Compound Verbs". *Lingua*. 189-208.
- Talmy, Leonard (1985). "Lexicalization Patterns: Semantic Structure in Lexical Forms". *Language Typology and Lexical Descriptions, vol. 3: Grammatical Category and the Lexicon*. T. Shopen (ed.).Cambridge: Cambridge University Press. pp. 36-149.
- _____ (1991). *Path to Realization: A Typology of Event Conflation*. Berkeley Linguistic Society.
- _____ (2000a). *Toward a Cognitive Semantics*. vol. 1. Cambridge, MA: MIT Press.
- _____ (2000b). *Toward a Cognitive Semantics*. vol. 2. Cambridge, MA: MIT Press.
- Zolfaghalri, Elham (2011). "A Fuzzy Approach to Motion Verbs in Persian Language". Presented in 4th International Conference of Iranian Languages. Sweden, Uppsala. pp. 48-51.